



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - ۳ فبروری ۲۰۱۹

خلیل الله معروفی

## "استاد یوسف کهزاد" رُخ در نقاب خاک نهاد



دیروز از درگذشت "استاد یوسف کهزاد" شنیدم و امروز نوشته خواهر گرامیم، "ملال جان نظام" را در وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" خواندم. حکایت از وداع مردی ست، عجیب و چند بعدی، که تخلص شهنامه نئی "کهزاد" را حمل میکرد. حکیم فردوسی توسی شاعر بی همال و عالیمقام عهد محمود غزنوی و سراینده شهنامه است؛ و شهنامه سرگذشت و کارنامه مردان و گردان و پهلوانان و نامداران و شاهان سرزمین ماست، که یک هزار سال بعد از سرودنش، همچنان مورد تکریم و تبجیل است. فردوسی ضمن حکایت "کک کهزاد افغان" و رزمش با رستم دستان، در خلال یک هزار بیت داستانی را تمثیل میکند، عدیم النظیر. هدفم از ذکر این نکته مگر پیگیری و تعقیب کلمه زیبای "کهزاد" است. فکر میکنم، که "کهزاد بزرگ"، استاد علامه احمدعلی کهزاد، که مؤرخ توانا و شهنامه شناس بی همتا بود، فرد اول خاندان بامعرفتش بود، که این لقب زیبا و با مسما را انتخاب کرد و به اقتفاء از وی برادران برومندش؛ هریک "یوسف کهزاد" و "نبی کهزاد" و آن برادر چهارمی، که همه این تخلص را زیب و زینت نام و نشان و شهرت خود ساختند.

استاد یوسف کهزاد مردی بود با ابعاد متعدد ادبی و هنری؛ از شعر گرفته تا نقاشی و درامه نویسی و هنر تمثیل. وطن عزیز ما با درگذشت استاد یوسف کهزاد، یک شخصیت برازنده فرهنگی خود را از دست داد. گرچه او از میان زندگان برفت، اما جایش در صف "زندگان تاریخ" باقی خواهد بود، که نام ناموران

### تا جهان است، جاودان است!!!

ملال جان نظام مخمس زیبای استاد یوسف کهزاد را، که "یادت نره" عنوان گرفته، زیب نوشته خود ساخته است، که بند اولش چنین است:

گوش کن ای جان من، تا این سخن یادت نره      قصه تاریخ این خاک کهن یادت نره  
داستان رادمردان وطن یادت نره      در کنار بسترت، گپ های من یادت نره  
گرچه انسانی، ولی آدم شدن یادت نره

به یاد آوردم، که من هم سالها پیش ازین مخمس استقبال کرده بودم. به آرشیفم در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" رجوع کردم و دریافتم، که به تاریخ پنجم دسمبر ۲۰۰۹ چنین منظومه ای را سروده ام. منظومه من مگر به استقبال از مخمس جناب ملک الشعراء استاد اسیر سروده شده است، که همچنان "یادت نره" عنوان دارد و صفحه چارم دسمبر ۲۰۰۹ "افغانستان آزاد آزاد افغانستان" را مزین ساخته است. بند اول مخمس استاد اسیر چنین است:

ای سخن پرداز، ترتیب سخن یادت نره هر چه میگوی بگو، اما وطن یادت نره  
گر ز خود گردد فراموشت، ز من یادت نره از من محزون پر رنج و مَحَن یادت نره  
قصه های نو اگر گفتمی، کهن یادت نره

اینک معلوم گشت، که استاد اسیر مخمس خود را به استقبال از استاد یوسف کهزاد سروده است. بدین ترتیب منظومه من - همچنان معنون به "یادت نره" - در واقع استقبال از استقبال مخمس استاد یوسف کهزاد است، که اینک تقدیم میگردد. آنچه من سروده ام، مگر خالصاً مخمس نیست، چون یک بند آن، که داستان حماسه های افغانان را تمثیل میکند، در ده مصراع گنجانیده شده است:

## یادِ نَرَه

ای تو گویایِ حقایق گپ زدن یادت نره گپ زدن در پیش روی انجمن یادت نره  
گر دلت خواهد حدیث خویشتن یادت نره خواندن اشعار نغز و پُرشِکن یادت نره  
عنبر گیسو و هم سیبِ دَقَن یادت نره  
چون حدیث از گفتن و آوردن اوراد بود یا که گپ از خانمان و هم زن و اولاد بود  
گر سخن از مرشد و از رهبر و اوتاد بود نیک می اندیش، تا فرجام او دلشاد بود  
جان بیدرهُش کنی، که این سخن یادت نره  
نیک میدانی! چه میگویم؟ بیا و می شنو قصه پیشینه را هم می شنو، از نو به نو  
داستان کهنه نبود؛ ای تو خانه پُر پلو گوش دار و گوش ده و گوش کن؛ یعنی شنو  
قصه مردان مرد این وطن یادت نره  
رادمردان وطن، شمشیر همت آختند رزمجویان جملگی، بزم معارک ساختند  
بیرق شور و شهامت در نبرد، افراختند خصم را با نعره های خصم گُش بُنواختند  
بر عدو و دشمن ما، بی مُدارا تاختند بهر استقلال میهن، جان و سرها باختند  
آختند و ساختند و تاختند و باختند کاخ استعمار را از بیخ، برانداختند  
بهر احفادِ زمان، حماسه ها پرداختند  
چون به میهن بنگری، نقش رَمَن یادت نره  
ای وطندار عزیزم چون روی سوی وطن میگشا چشم دل و هرسو نگاهی می فگن  
خاک او میبوس از بهر پرستش چون وَتَن ما ازو زنده به نام، و او ز ما زنده به تن

سجده در محرابِ دامانِ وطنِ یادت نره

چون به کابلجان رسی، بر کوی و دامانش نگر      از سراپای وی و بالا و پایانش نگر  
لاله های کوهی و صد ره نمایانش نگر      میوه های دلکش و کلک عروسانش نگر

سیوهای جَورَس و نازکبدن یادت نره

خواجهگان کابلِ قامت رسا آور به یاد      خواجه زُشنائی و دامان صفا آور به یاد  
عاشق عارف، قبرصوفی، شویدا آور به یاد      چارده معصوم و نقش بوریا آور به یاد

چل‌گری بابا و خضر و چیلتن یادت نره

گر گذر افتد به انترنت، سوی افغانیان      روی می آور، به طَرَفِ صفحه آزادگان  
صفحه "آزاد افغان"، گر بیابی در میان      هرچه بینی بنگر و هرچه بیابی می‌بخوان

نثر نیکوی "خلیل"، و نظم من یادت نره

## توضیحات:

- "اوتاد" (به وزن اولاد و احوال و اوضاع) کلمه عربی و جمع "وتد" (به فتح‌تین) و در معنای "پیشوایان" است  
- "ما ازو زنده به نام، و او ز ما زنده به تن" با الهام از مصراع دوم مطلع قصیده "شمعیه" شاعر لطیف‌طبع و نازک پرداز، منوچهری دامغانی، سروده شده است، که گوید:

ای نهاده بر میان فرق، جان خویشان      جسم ما زنده به جان، و جان او زنده به تن

منوچهری، شاعر زبردست قرن پنجم هجری و مداح مسعود غزنوی (مسعود اول) ست، که در جوش جوانی و به سن ۳۴ سالگی پدرود حیات گفت، قصیده ای بیحد جالب در مدح استاد خود، ملک الشعراء ابوالقاسم حسن غنصری بلخی دارد، که در جایی از آن بدین ترتیب از وی با اِکرام و تبجیل نام میبرد:

تو همی تابی، و من بر تو همی خوانم، به مهر      هر شبی تا صبح دیوان ابوالقاسم حسن  
اوستاد اوستادان زمانه، غنصری      عنصرش بی عیب و جانش بیغش و دل بی فتن

... ..

مأخوذ از صفحات ۷۹ - ۸۱ دیوان منوچهری دامغانی، به اهتمام داکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰، تهران.

- "زمن" (به فتح‌تین) کلمه عربی و در معنای "روزگار" است و "نقشِ رَمَن" منظور از "تاریخ" و "قصص تاریخی"  
- "وثن" (به فتح‌تین) کلمه عربی و در معنای "بُت" و "صنم" است.

- "صد ره"؛ یعنی "صد بار" یا "صد دفعه". "ره" مخفف "راه" است و "راه" در معنای "بار و دفعه و مرتبه" هم در زبان گفتار ما بسیار رایج است. البته این کلمه درین معنی از قدیم مروج بوده است.

- "کلک عروسان" مراد از انگورهای حسینی باریک و شفاف است، که به "کلک آروس" (کل عروس) شهرت دارد و خسته ها از شکمش نمایان است.

- "سیو" تلفظ عامیانه از "سیب" است.

- "جورس": نوعی از سیب، که در موسم رسیدن "جو"، پخته میشود؛ یعنی پیشتر از هر نوع سیب دیگر.
- "نازکبدن" نوعی سیب خوشمزه، خوشرنگ، خوشبوی و بسیار نازک
- "عاشقان و عارفان" را بعضاً "عاشق عارف" هم گویند، که عبارتند از "خواجه عبدالسلام" و "خواجه عبدالصمد" و از خواجگان چارگانه دور و نواح کوه شیر دروازه. کابلیان معتقدند، که "عاشقان و عارفان" ضامن کابل است.
- "خواجه رُشنائی" تلفظ عامیانه از "خواجه روشنائی" ست، که در پایان قولِ خواجه صفاء غنوده است.
- "صفا" مراد از "خواجه صفا" ست، که زیارتگاهی ست در کمر کوه شیردروازه. این کوه را از همین خاطر به نام "کوه خواجه صفا" هم یاد میکنند. خواجه روشنائی و خواجه صفاء هر دو چشمه های آب مصفا داشتند. وقتی در سال ۲۰۰۲ به زیارت حضرت کابل رسیدم، از چشمه خواجه روشنائی اثری نیافتم. از کاریزی، که در بالای زیارت عاشقان و عارفان قرار داشت و آب مست و غلتان عرضه میکرد، اثری نمانده بود. چشمه خواجه صفاء را برادران پنجشیری ما قفل زده و منحصر به خود ساخته بودند. آب غلتان آن چشمه، دگر خلق خلق خدا را تر نمیکند.
- خواجه صفاء، خواجه روشنائی، خواجه عبدالسلام (عاشقان) و خواجه عبدالصمد (عارفان) عبارت از خواجگان چارگانه دامان کوه شیردروازه اند.
- "قبر صوفی" یا "پیر اکرم خان" زیارتگاهی ست، با مسجدی مصفا، که در ارتفاعی نچندان بلند از گچ و چونه و به رنگ نارنجی کمرنگ، در دامنه کوه خواجه صفاء آباد گردیده است. "صوفی" مراد و مرشد "سردار اکرم خان" - پسر امیر دوست محمد خان - بوده است؛ از همین سبب آن زیارت را بعضاً به نام "پیر اکرم خان" نیز یاد میکنند.
- "چارده معصوم" زیارتی ست، در زیر "کاسه برج" و در زیر بالاجوی و در زیر گذر "سنگ کش ها".
- "چل گزی بابا" مراد از قبر "بابه چل گزی" ست، که در گردنه جُبه (شهداء) قرار دارد.
- "شودا" تلفظ عامیانه از "شهداء" - شهدای صالحین - است. مردم کابل این کلمه را همینطور "کشاله دار" تلفظ میکنند. به خاطر تلفظ درست و برابر کننده وزن مصراع، آن را قصداً "شودا" نوشتم.
- "خضر" زیارتی ست، در کناره شهدای صالحین با چشمه ای زلال و آب فراوان. صائب اصفهانی ضمن قصیده مشهورش در وصف کابل، از زیارت خضر هم یاد کرده است
- "چیلتن" تلفظ عامیانه از "چهلتن" (چل تن) است که زیارتگاهی ست، در نزدیکی پغمان
- صفحه "آزاد افغان" مراد از پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" است